

تحول مواضع عربستان در قبال رژیم صهیونیستی

دکتر ناصر پورحسن^۱

چکیده

بحران فلسطینی-اسرائیلی، مسأله نخست جهان اسلام است. هر چقدر سیاست خارجی کشورهای منطقه خاورمیانه طی حدود هفت دهه اخیر هویت اسلامی داشته است، فلسطین در اولویت سیاست خارجی آنها بوده است. به علاوه فلسطین یک وجه قومی و عربی نیز دارد که کشورهای عرب از این موضع نسبت به آن نگاه می‌کنند. عربستان همواره ادعا کرده که اسلام مهم‌ترین منبع هویت بخش سیاست خارجی آن است. از آنجا که بحران فلسطین نیز مهم‌ترین مسأله جهان اسلام در منطقه است، سؤال اصلی مقاله این است که سیاست خارجی عربستان در قبال رژیم صهیونیستی با تاکید بر دوره ملک سلمان چه تغییری داشته است؟ فرضیه مقاله نیز این گونه است که در سیاست خارجی عربستان تحت تاثیر سه متغیر متداخل کارگزار، تغییر موازنه قدرت منطقه‌ای و تغییر سیاست خارجی آمریکا، بحران فلسطینی-اسرائیلی از اولویت خارج شده است. این مقاله با روش توصیفی-تحلیلی انجام شده است.

واژگان کلیدی: عربستان، فلسطین، ملک سلمان، اسرائیل، انقلاب اسلامی.

۱- استادیار علوم سیاسی دانشگاه آیت الله العظمی بروجردی (ره). نشانی رایانامه: n.pourhassan1303@gmail.com

مقدمه

عربستان سعودی یکی از کشورهای مهم در منطقه خاورمیانه محسوب می‌شود که سیاست‌های آن تاثیر بسیار زیادی - در تحولات منطقه و حتی معادلات بین‌المللی دارد. عربستان به دلایل دینی (ظهور دین اسلام و قرار گرفتن کعبه و مقبره حضرت پیامبر اکرم)، دارا بودن منابع انرژی (یک چهارم ذخایر نفت جهان)، ارتباطات بسیار نزدیک با آمریکا، محل ظهور و تکوین اندیشه وهابیت، و به طور کلی لایه‌های متفاوت هویتی، برای خود منافع فراملی قائل بوده و سیاست خارجی فعالی دارد. یکی از مسائل بسیار مهمی که سیاست خارجی عربستان باید در قبال آن سنجش و ارزیابی شود، مسأله فلسطین است. با توجه به موقعیت ویژه فلسطین در جهان اسلام و حوزه خاورمیانه، سیاست خارجی همه کشورهای اسلامی را می‌توان نسبت به آن سنجید. برخلاف کشورهای چوچون مصر که همواره هویت عربی خود را مورد تاکید قرار داده‌اند، به گونه‌ای که ناصریسم با عربیسم یکسان تلقی شده و بعثیسم عراقی - سوری نیز ترکیبی از سوسیالیسم و ناسیونالیسم عربی بوده، عربستان همواره ادعا کرده که اسلام بیش از سایر منابع هویتی به‌ویژه هویت عربی در جهت‌دهی به سیاست خارجی آن تعیین کننده بوده است.

حدود هفت دهه از اشغال فلسطین توسط صهیونیست‌ها می‌گذرد. تاریخ سیاسی خاورمیانه نشان می‌دهد که این مسأله به میزان بسیار زیادی آرایش سیاسی بازیگران منطقه خاورمیانه را تعیین کرده است. خاورمیانه با اشغال فلسطین، اهمیت بیشتری یافت و با مسأله فلسطین وجه دیگری به وجوه اهمیت خاورمیانه یعنی دستیابی به نفت، کنترل آبراه‌های عبور منابع انرژی و تضمین امنیت اسرائیل افزوده شد و خاورمیانه همواره یکی از حوزه‌های مهم ابرقدرت‌ها و قدرت‌های بزرگ بوده است. مهم‌ترین تفاوت سیاست خارجی کشورهای خاورمیانه، جهت‌گیری تجدیدنظرطلبانه یا طرفداری آنها از وضع موجود حاکم بر این منطقه است. (هینبوش، ۱۳۸۲: ۵۰). کشورهای منطقه، طی حدود هفت دهه در تعامل با بازیگران بین‌المللی، در ائتلاف‌های متعدد رسمی و غیر رسمی منطقه‌ای، متشکل شده‌اند. این ائتلاف‌ها یا علیه رژیم صهیونیستی و حامیان آن بوده‌اند یا له آن. از سال ۲۰۱۱ تحولی مهم خاورمیانه عربی و شمال افریقا را فراگرفت که به

نوعی تداوم انقلاب اسلامی در سال ۱۹۷۹ محسوب می‌شود. بنابراین انقلاب اسلامی و بیداری اسلامی نیز عامل دیگری است که بر اهمیت منطقه خاورمیانه افزوده است. بدون شک مسأله فلسطین با سایر مسائل خاورمیانه گره خورده است. به این معنی هر تحولی که در منطقه و حتی نظام بین‌الملل رخ می‌دهد، برمسأله فلسطین تاثیر می‌گذارد. در چنین شرایطی ارزیابی سیاست خارجی عربستان در قبال مسأله فلسطین، مسأله‌ای در خور پژوهش است؛ زیرا عربستان همواره ادعا کرده که اسلام مهم‌ترین منبع هویت بخش سیاست خارجی آن است. از آنجا که فلسطین نیز مهم‌ترین مسأله جهان اسلام در منطقه است، سؤال اصلی مقاله این است که سیاست خارجی عربستان در قبال مسأله فلسطین با تاکید بر دوره ملک سلمان چه تغییری داشته است؟ فرضیه مقاله نیز این گونه صورت‌بندی شده که در سیاست خارجی عربستان تحت تاثیر سه متغیر متداخل کارگزار، تغییر موازنه قدرت منطقه‌ای و تغییر سیاست خارجی آمریکا، مسأله فلسطین از اولویت خارج شده است. اگرچه عربستان یکی از بازیگران بسیار مهم منطقه خاورمیانه محسوب می‌شود اما با توجه به وجود رقبای قدرتمند عرب آن مانند مصر، سوریه و عراق، سیاست خارجی آن در قبال فلسطین مورد توجه پژوهشگران نبوده است. بخش عمده پژوهش‌ها نیز به‌ویژه پس از سال ۲۰۱۱ بر سیاست خارجی سعودی در مقابل ایران متمرکز بوده است. (Sep 2015: and Gause, Feb 2015, Schmierer and etal: Summer2016) (احمدیان ۱۳۹۴/۴/۲) که آن هم بر عدم تغییر سیاست خارجی عربستان تاکید دارند، پژوهش مستقلی درباره سیاست خارجی عربستان در قبال مسأله فلسطین به‌ویژه با تاکید بر دوره پادشاهی ملک سلمان انجام نشده؛ از اینرو این مقاله دارای نوآوری پژوهشی است و مبتنی بر یک چارچوب نظری علمی، و با روش توصیفی-تحلیلی و با اتکای بر داده‌های جدید انجام می‌شود.

الف) چارچوب نظری

سیاست خارجی عربستان در قبال مسأله فلسطین را می‌توان در چارچوب‌های نظری متعددی بررسی کرد. به نظر می‌رسد با توجه به منابع هویت بخش عربستان و مسأله فلسطین که بیشتر

یک مسأله هویتی است، سازه‌نگاری مناسب‌ترین چارچوب برای این مقاله باشد اما این نظریه با توجه به ثابت بودن منابع هویتی عربستان نمی‌تواند تحول سیاست خارجی آندر دوره ملک سلمان را تحلیل کند. به این دلیل به نظر می‌رسد نظریه «جیمز روزنا» مناسب‌ترین نظریه در این زمینه باشد. روزنا با انتقاد از نظریه‌های موجود برای تبیین سیاست خارجی کشورها و تمایز قائل شدن میان نظریه سیاست بین‌الملل و سیاست خارجی گام جدی و انقلاب بزرگی در مطالعه سیاست خارجی برداشت و به‌رغم گذشت چندین دهه، همچنان نظریه بدیعی برای تحلیل سیاست خارجی کشورها ارائه کرده است. وی سنجه‌ای ارائه کرده که مؤلفه‌های تعیین‌کننده سیاست خارجی همه کشورها، از بزرگ و کوچک گرفته تا توسعه یافته و توسعه نیافته را در بر می‌گیرد. روزنا با پیوند زدن میان سطح خرد و کلان تحلیل سیاست خارجی، قائل به وجود پنج مؤلفه یا متغیر در سیاست خارجی کشورهاست. به تعبیر بهتر، وی سیاست خارجی را متغیر وابسته‌ای می‌داند که پنج متغیر مستقل در تدوین، تصمیم‌سازی، تصمیم‌گیری و اجرای آن مؤثرند. این متغیرها عبارتند از: فردی، نقش، حکومتی و بورکراتیک، اجتماعی یا ملی و بین‌المللی یا سیستمیک. (Rosenau, 1999-2006:171) هر یک از این متغیرهای مذکور نیز خود تحت تاثیر متغیرهای متعدد و مختلفی قرار دارند. روزنا ترتیب تاثیرگذاری متغیرهای پنجگانه در سیاست خارجی کشورهای بزرگ، باز، بسته، دموکراتیک و غیردموکراتیک را نیز مشخص می‌کند. در کشورهای توسعه یافته متغیر نقش و کشورهای توسعه نیافته فرد و نظام بین‌الملل نقش بیشتری دارند. در جوامعی که به اصطلاح باز معرفی می‌شوند و اقتصاد پیشرفته‌ای دارند، فرهنگی رسوخ پذیر و دستخوش تحولی وجود دارد. حوزه‌های موضوعی مهم به ترتیب، شامل مسائل پرستیژی، مادی و مسائل دیگر است. ترتیب عوامل تاثیرگذار بر نظام سیاسی و تصمیم‌گیری خارجی نیز بدین‌سان می‌باشد: متغیرهای نقش (نهادهای موجود در جامعه)، اجتماع، محیط، حکومت و فرد. در واقع سطح تاثیرگذاری هر مورد با توجه به نفوذ و قدرت اثر بخشی آن محاسبه می‌گردد. به طور مثال در جوامع دموکرات نهادهایی چون احزاب و افکار عمومی در بروندادهای سیاست خارجی مؤثر هستند. (Rosenau, 2006:176) منظور از متغیر فردی، ویژگی‌های شخصی تصمیم‌گیرندگان و سیاست‌گذاران خارجی است

که آنان را از افراد دیگر متمایز می‌سازد. بعضی از این ویژگی‌ها ذاتی و غیراکتسابی و برخی دیگر اکتسابی است. خصوصیات چون شجاعت، ترس، عصبانیت، خشونت، خطر پذیری، صبر و بردباری، سنگدلی و قساوت قلب، رحم و شفقت، خودباختگی، خود باوری، اعتماد به نفس، مناعت طبع، کفایت، مدیریت، دور اندیشی و حزم در این دسته از متغیر قرار می‌گیرند. بنابراین نظام ارزشی، باورها، تجربیات تاریخی، جامعه‌پذیری، پایگاه طبقاتی، خاستگاه فکری و عقیدتی رهبران، نقش انکار ناپذیری در سیاست خارجی ایفا می‌کند. متغیرهای مربوط به نقش به معنای آن دسته از عواملی است که از ماهیت مناصب پست‌های سازمانی ریشه دارد که برای صاحب منصب محدودیت رفتاری ایجاد می‌کنند. زیرا تصمیم‌گیرندگان تحت تاثیر رفتارهای تجویز شده اجتماعی و هنجارهای حقوقی متعلق به پست‌هایی قرار می‌گیرند که متصدی آن هستند. متغیر حکومتی سیاست خارجی نیز عبارتست از: جنبه‌های ساختاری حکومت که گزینه‌های پیش روی سیاست‌گذاران را افزایش داده یا محدود می‌سازد، یعنی چگونگی سازمان یافتن حکومت که شامل دو ویژگی بسیار مهم آن می‌شود: دموکراسی‌سازی و بوروکراسی‌سازی. شکل و ماهیت نظام سیاسی، حجم حکومت و بوروکراسی‌ها و کارگزاری‌ها حکومتی، ساختار قدرت سیاسی، درجه تفکیک قوا و میزان باز و بسته بودن نظام سیاسی، از جمله متغیرهای حکومتی هستند.

متغیر اجتماعی یا ملی عبارت است از جنبه‌ها و نموده‌های غیر حکومتی هر کشوری که بر سیاست خارجی آن تاثیر می‌گذارد. گرایش‌های ارزشی، درجه وحدت ملی، میزان توسعه یافتگی، فرهنگ سیاسی، ایدئولوژی اسلامی، تجربه تاریخی، موقعیت جغرافیایی، نخبگان و گروه‌های ذینفوذ و افکار عمومی در زمره متغیرهای اجتماعی قرار می‌گیرند. متغیر بین‌المللی یا خارجی شامل خصوصیات نظام بین‌الملل و ویژگی‌های واحدهای تشکیل دهنده آن می‌شود. توزیع منابع قدرت در سطح بین‌المللی، تعاملات بین‌المللی و الگوی ارتباطات، میزان نهادینگی، میزان وابستگی متقابل، همگونی یا ناهمگونی ایدئولوژیک و ارزش‌ها در سطح جهان، قواعد و هنجارهای حاکم بر نظام بین‌الملل، برخی از متغیرهای سیستمیک تعیین کننده سیاست خارجی کشورها محسوب می‌شود. (دهقانی فیروزآبادی؛ ۱۳۸۹: ۶۰-۶۲) سیاست خارجی کشورهای بزرگ و تاثیرگذار در

نظام بین‌الملل در ذیل این متغیر قابل تحلیل است. با توجه به مؤلفه‌ها و متغیرهای جامعی که روزنا مطرح کرده، می‌توان سیاست خارجی کشورها از جمله عربستان را جداگانه و یا مقایسه‌ای تحلیل کرد. لازم به یادآوری است در نظریه روزنا که خودش آن را پیش نظریه می‌نامند، جایگاه متغیر منطقه که در مناطقی مانند خاورمیانه بسیار تاثیرگذار است، مغفول مانده است. وی متغیرها را در دو دسته داخلی و بین‌المللی دخیل می‌داند که چهار متغیر نخست معطوف به عرصه سیاست داخلی و متغیر پنجم به ساختار نظام بین‌المللی اختصاص می‌یابد. اگرچه ساختار بین‌المللی تعیین کننده است اما نقش قدرت‌های منطقه‌ای در سیاست بین‌الملل بسیار مهم است و نباید در تحلیل سیاست خارجی از آن را نادیده گرفت. (Volgy: 2011) و ضروری است که آن را به عنوان یک متغیر مستقل بررسی کرد. شیوه‌ای که در این مقاله از آن استفاده شده است.

ب) ریشه‌های تغییر سیاست خارجی عربستان

سیاست خارجی عربستان طی سال‌های اخیر به گونه‌ای تغییر کرده که تغییر در آن به عنوان مفروض در این مقاله در نظر گرفته شده است. کنش سیاست خارجی منطقه‌ای عربستان به‌ویژه از دوره به قدرت رسیدن ملک سلمان بن عبدالعزيز به جای ملک عبدالله آنقدر گسترده بوده که تمامی سیاست خاورمیانه را تحت تاثیر قرار داده است. دامنه تغییر سیاست خارجی عربستان به مسأله فلسطین نیز کشیده شده و بسیار برجسته است. فهم تحول سیاست خارجی سعودی در قبال فلسطین، مستلزم درک ریشه‌های دگرگونی در سیاست خارجی این کشور است. براساس نظریه روزنا و تعدیلی که در این نظریه انجام شده، ریشه دگرگونی در سیاست خارجی عربستان را می‌توان در سه متغیر کارگزار و شخصیت، دگرگونی در ژئوپلیتیک منطقه‌ای و متغیر بین‌المللی تحلیل کرد. اگرچه براحتی نمی‌توان تاثیر یکی از این متغیرها را بیش از بقیه دانست اما به نظر می‌رسد متغیر منطقه‌ای از سال ۲۰۱۱ دارای اهمیت بیشتری بوده و پس از آن سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا و روسیه و در نهایت تغییر در کارگزاران سعودی اهمیت بیشتری دارد. با این اوصاف هر چقدر زمان می‌گذرد، متغیر شخصیت پررنگ‌تر می‌شود.

۱- دگرگونی در موازنه قدرت منطقه

عربستان در منطقه خاورمیانه واقع شده است. منطقه‌ای که چندین کانون بحرانی دارد و به علت ظرفیت‌های ژئواکونومی، ژئوایدئولوژی و ژئوپلتیک محل تلاقی رقابت قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای است. به نظر می‌رسد ریشه تغییرات کنونی در سیاست خارجی عربستان به سال ۲۰۰۳ باز می‌گردد. با سقوط صدام، برخلاف تلاش‌های آمریکا برای استقرار یک دولت شیعی سکولار در عراق، شیعیان به قدرت رسیدند. شیعیانی که هم از نظر مذهبی و هم از نظر سیاسی به ایران نزدیک بودند. سقوط صدام برای عربستان به منزله پایان سلطه سنی‌ها بر عراق و قدرت‌یابی شیعیان و ارتقا جایگاه منطقه‌ای ایران در منطقه بود (شیرازی، ۱۳۹۴: ۷۷).

«گایوز» از پژوهشگران ارشد مسائل خاورمیانه و کارشناس مسائل عربستان در این باره می‌نویسد: «ایران برنده بالامنابع در تحولات منطقه‌ای طی یک دهه اخیر است. این کشور که با دولت [حیدر] العبادی رابطه خوبی دارد و شماری از شبه نظامیان شیعه عراق را حمایت می‌کند و همچنین رابطه همکاری با دولت کردستان عراق دارد... ایران در حال پیشروی است. تلاش دیگر قدرت‌های منطقه‌ای برای به چالش کشیدن دستاوردهای ایران به شکست انجامیده است... در منطق توازن قوا، منطقه، شاهد صف بندی عربستان- ترکیه- اسرائیل در برابر قدرت ایران است. همه این دولت‌ها، نگران قدرت ایرانند. به نظر می‌رسد اسرائیل و عربستان سعودی، ایران را به عنوان تهدید عمده خود شناسایی کرده‌اند. رویکرد ترکیه- عربستان، با منطق فرقه‌گرایی که عامل جهت‌دهی سیاست‌های منطقه‌ای به شمار می‌رود، قابل درک است. (Gause, 2015: 16)

اگرچه صدام حسین با عربستان رابطه خوبی نداشت اما در جریان جنگ تحمیلی کمک‌های مالی و حتی نظامی فراوانی از ریاض دریافت می‌کرد. با حمله عراق به کویت و تشدید تهدیدات علیه عربستان این کشور روابط خود را با عراق قطع کرد و میزبان حمله نیروهای ائتلاف علیه صدام شد. در سال ۲۰۰۳ نیز تلاش بسیار زیادی برای سرنگونی صدام انجام داد. دولت عربستان به رغم سرنگونی صدام تا چندین سال از افتتاح سفارت خود در بغداد خودداری کرد و با تضعیف دولت نوری المالکی وحیدر العبادی عمدا زمینه ساز تجزیه عراق و حضور گروه‌های تروریستی در

این کشور شده است.

از نظر تاریخی، جنگ ۳۳ روزه حزب الله و اسرائیل در سال ۲۰۰۶ که در جریان آن برای نخستین بار یک گروه - نه کشور عربی - توانست اسرائیل را به زانو درآورد، دومین نقطه عطف در تحول سیاست خارجی سعودی‌هاست. پیروزی حزب الله باعث زوال مشروعیت بسیاری از کشورهای عربی شد که یا از اسرائیل در جنگ‌های کلاسیک شکست خورده بودند و یا در مقابل آن تن به سازش داده بودند. سید حسن نصرالله پس از جنگ ۳۳ روزه به قهرمان خیابان‌های عرب تبدیل شد و از ناسیونالیست‌های چون جمال عبدالناصر و سازش طلبانی چون مبارک و ملک حسین و پادشاهان مملوکی چون حاکمان عربستان پیشی گرفت. ترور رفیق حریری نخست وزیر لبنان و متحد سعودی‌ها نیز در این راستا بی تاثیر نبوده است. زیرا عربستان متحد اصلی خود را در لبنان از دست داد، از اینرو احساس می‌کند که با تاثیرگذاری خود را از لبنان از دست خواهد داد.

سومین نقطه عطف و تاثیرگذارترین عامل منطقه‌ای در تغییر سیاست خارجی عربستان سعودی، جنبش بیداری اسلامی است. سیاست خارجی همه کشورها با محیط در تعامل است. اهداف، توانایی‌ها، استراتژی‌ها، ابزارها، فنون، تاکتیک‌ها، سبک‌ها و دستگاه سیاست خارجی همچنین تصمیمات، اقدامات و پیامدهای سیاست خارجی همگی در این تعامل نقش دارند (رمضانی، ۱۳۸۰: ۴۱). سیاست خارجی عربستان نیز این قاعده مستثنی نیست. یکی از ریشه‌های اصلی دگرگونی در سیاست خارجی عربستان تحولاتی است که طی سال‌های اخیر به‌ویژه پس از جنبش بیداری اسلامی در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا رخ داده است. با توجه به توسعه نیافتگی سیاسی و بحران‌های داخلی عربستان، موج اعتراضات مردمی پس از آغاز بیداری اسلامی به عربستان نیز سرایت کرد. جنبش بیداری اسلامی موجب سقوط دومینویی متحدان عربستان در منطقه شد. زین العابدین بن علی اولین حاکم عربی که در تونس سرنگون شد به ریاض پناهنده شد. عربستان از یک‌طرف تلاش کرده تا نظام‌های محافظه‌کار عرب را از روند تغییرات محافظت کند. مواضع عربستان در این زمینه از مصر تا بحرین و به‌ویژه یمن را شامل می‌شود. از طرف دیگر، سعودی‌ها در موضعی متعارض به دنبال تغییر نظام‌های عربی ناهمسو با

خود و غرب در جریان تحولات اخیر خاورمیانه عربی و شمال آفریقا در منطقه بوده‌اند. مواضع عربستان در قبال سوریه، از این منظر قابل تحلیل است. اختصاص کمک‌های اقتصادی منطقه‌ای به‌ویژه توسط عربستان سعودی از دیگر سیاست‌های کشورهای عربی حوزه خلیج فارس بود که در سطح این منطقه اجرا شد. در این رابطه اعضای شورای همکاری خلیج فارس توافق کردند که طی یک دوره ۱۰ ساله، ۲۰ میلیارد دلار به کشورهای چمن عمان و بحرین اختصاص دهند (Kamrava, 2012: 96-104) که بخش عمده کمک‌ها، توسط عربستان تامین می‌شود. لشکرکشی عربستان به بحرین ناشی از این نگرانی عربستان بود که حوزه جنوبی خلیج فارس مانند سایر کشورهای عربی از ورود موج بیداری اسلامی ایمن نیست و در صورت سقوط یکی از کشورهای این منطقه، بقیه نیز مانند دومینو فرو خواهند ریخت. (پورحسن و سیفی، تابستان ۱۳۹۲: ۱۵۷-۱۳۳) عربستان برای جلوگیری از گسترش موج بیداری اسلامی نه تنها در بحرین بلکه در یمن نیز مداخله مستقیم نظامی کرده که نتیجه آن، کشته شدن ۶ هزار و ۴۰۰ نفر، زخمی شدن بیش از ۳۰ هزار نفر و آوارگی بالغ بر دو و نیم میلیون نفر آواره بوده است. (the guardian, 25 March 2016)

با توجه به اقدامات گسترده سعودی‌ها در مقابله با موج بیداری اسلامی، بسیاری از تحلیلگران، عربستان را مهم‌ترین «معمار ضد انقلاب» در منطقه معرفی کرده‌اند. (Kamrava, 2012: 96-104) ورود تانک‌های عربستان سعودی به بحرین، حاوی این پیام از طرف ریاض بود که این کشور برای مقابله با تغییرات قدرت در خاورمیانه آماده هر نوع دخالتی از دیپلماسی نرم تا مداخله تمام عیار نظامی است. (Bradley, 2013: 7) اگر حوادث میدان التحریر قاهره را نماد واقعی خاورمیانه جدید بدانیم، تخریب میدان لوءء را باید نماد تلاش عربستان برای توقف انقلاب‌های عربی و بازگشت به دوره قبل از این قیام‌ها دانست؛ حمله تمام عیار عربستان به یمن نیز وجه سخت فزاری این تهاجم است.

محمد بن سلمان وزیر دفاع عربستان مدعی شده است: «بهار عربی آزمون مهمی برای دولت‌های اقتدارگرا بود. آنهایی که نماینده مردم بودند، سرنگون شدند. رژیم‌هایی که نماینده مردم

بودند، ماندگار شدند و آنهایی که نبودند، ساقط شدند.» (Jan 6th 2016 The Economist). سقوط متحدین غیردمکراتیک عربستان در منطقه خاورمیانه و شمال افریقا و در مقابل گسترش موقعیت دیگر کشورهای منطقه از جمله جمهوری اسلامی سبب شده که عربستان بشدت احساس انزوا کند و می‌کوشد با اتخاذ سیاست تهاجمی، موقعیت خود را در منطقه مستحکم کند. در حالیکه عربستان احساس می‌کند به علت ویژگی‌های خاص دینی و اقتصادی در منطقه باید موقعیت بهتری داشته باشد، روند تحولات به سوی انزوای این کشور رفته و از اینرو به سوی سیاست خارجی جدیدی خیز برداشته است.

۲- نقش متغیر ساختار بین‌الملل

تحولات منطقه خاورمیانه وقتی در تغییر سیاست عربستان مؤثر واقع شد که مقامات سعودی احساس کردند ساختار بین‌المللی و بازیگران عمده آن مانند آمریکا برخلاف تحولات ادوار گذشته همسو با عربستان نیستند. این بدان معنا نیست که آمریکا با جنبش بیداری اسلامی همسو شده باشد اما سیاستگذاران آمریکایی حداقل پس از یک دهه از مداخله در عراق و هزینه چند میلیارد دلاری به این نتیجه رسیدند که از پرداخت هزینه بیشتر خودداری کنند و به سواری مجانی عربستان و دیگر کشورها پایان بدهند. براساس نظریه روزنا، یکی از مهم‌ترین متغیرهای تاثیر گذاری در سیاست خارجی کشورهای به‌ویژه ضعیف، تاثیرگذاری ساختار نظام بین‌المللی در جهت‌دهی به سیاست خارجی آنهاست. عربستان از یکطرف دارای نظام سیاسی بسته، غیردمکراتیک و پیشامردن است و از طرف دیگر به دلیل موقعیت ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک همواره تحت تاثیر ساختار بین‌المللی بوده است. از دهه ۱۹۵۰ به بعد برخلاف بسیاری از کشورهای منطقه مانند مصر، سوریه و عراق که در بخش‌هایی از تاریخ خود بلوک شرق و یا رویاروی آمریکا قرار گرفته‌اند، عربستان همواره یکی از اقمار آمریکا بوده است. با این اوصاف دولت باراک اوباما با توجه به نتایج مداخلات هزینه بار دولت جرج بوش در خاورمیانه به‌ویژه عراق، سیاست اعلام نشده عدم حضور حداکثری را در منطقه پیش گرفته است.

تغییر در سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا بخشی از تغییرات در موقعیت و رویکرد سیاست جهانی آمریکا است که فرید زکریا از آن تحت عنوان عصر «پسا آمریکا گرایی» یاد کرده است. به نظر وی در تاریخ نو سه موج جابجایی قدرت رخ داده است. موج اول به قد برافراشتن جهان غرب از قرن پانزدهم به بعد را شامل می‌شود که غرب با فناوری و تجارت و سرمایه، سلطه طولانی مدت خود را بر جهان حاکم کرد. دومین جابجایی قدرت به اواخر قرن نوزدهم باز می‌گردد که آمریکا با رشد سریع قد برافراشت. اما طی دو دهه اخیر جابجایی دیگر در حال رخ دادن است که در آن آمریکا رهبری تغییر را در دست ندارد. (زکریا، ۱۳۹۳: ۴۸-۴۹) زکریا توصیه کرده بود، آمریکا به دنبال وارد کردن نیروهای بالنده در نظام جهانی است تا رابطه عمیق و گسست ناپذیری در حوزه‌های مختلف داشته باشند. اگر خود این بازیگران در نظم جهانی شریک احساس کنند، خطر درگیری و منازعه کمتر می‌شود و بازی برد برد خواهد بود به الزاما به معنای کاهش نفوذ آمریکا نخواهد بود. (زکریا، ۱۳۹۳: ۶۴-۶۳)

اظهارات باراک اوباما در ۲۸ ماه می ۲۰۱۴ در دانشکده نظامی وست پوینت در ایالت نیویورک مؤید جهت‌گیری جدید سیاست خارجی آمریکا است: «اینکه گفته شود ما در دنبال کردن صلح و آزادی در خارج از مرزهای خود منافع داریم به این معنی نیست که هر مشکلی یک راه حل نظامی دارد. از زمان جنگ جهانی دوم برخی از پرهزینه‌ترین اشتباهات ما ناشی از خویشتنداری ما نبودند بلکه ناشی از تمایل ما به ماجراجویی‌های نظامی بدون در نظر گرفتن پیامدهای آن بود، چنین هزینه‌هایی ناشی از ماجراجویی‌های نظامی بدون جلب کردن حمایت بین‌المللی و مشروعیت برای اقدام بود... وقتی که موضوعات مربوط به نگرانی جهانی تهدید مستقیمی برای آمریکا نیستند... در این صورت آستانه اقدام نظامی باید بالاتر باشد. در چنین شرایطی ما نباید به تنهایی اقدام کنیم بلکه باید هم‌پیمانان و شرکای خود را برای اقدام جمعی بسیج کنیم. ما باید ابزارهای خود را گسترده کنیم تا شامل دیپلماسی و تحریم و انزوا بشود. باید به قانون بین‌الملل متوسل شویم و اگر منصفانه و کارآمد و ضروری بود اقدام نظامی چند جانبه بکنیم. در چنین شرایطی ما باید با دیگران کار کنیم چون اقدام جمعی در چنین شرایطی احتمال موفقیت بیشتری دارد و

پایداری اثر آن بیشتر خواهد بود.» (Whighthouse 28 may 2014)

به تعبیر مهران کامروا سیاست خارجی او با طی سال‌های اخیر دو ضلع جدید داشته است: یکی توجه به منطقه آسیای شرقی (Asia Pivot) و دیگر رهبری از پشت صحنه (Leading from behind) ضلع دوم سیاست خارجی آمریکا عربستان را بسیار نگران کرد، زیرا براساس آن آمریکایی‌ها دیگر تصمیم نداشتند به صورت مستقیم در رخداد‌های خاورمیانه وارد شوند و این به معنی عدم ورود آنها به بحران‌های احتمالی آینده در منطقه به نفع عربستان بود. شرایط زمانی برای سعودی‌ها نگران کننده‌تر شد که ضلع سومی به سیاست خارجی او با اضافه شد و آن مذاکره با ایران بود. چنین وضعیتی با بی‌تجربگی حاکمان جدید عربستان گره خورد که قصد داشتند خود منافع‌شان را در منطقه دنبال کنند؛ مسأله‌ای که در نهایت به یک سیاست خارجی تهاجمی منجر شد. (کامروا، ۱۴ دی ۱۳۹۴)

فصلنامه آمریکایی فارین افیرز نیز در مقاله‌ای رابطه میان تغییر سیاست خارجی آمریکا و سیاست خارجی جدید سعودی‌ها را این گونه تحلیل می‌کند: «برای اولین بار در تاریخ، عربستان سعودی بدون حمایت یک ابرقدرت تنها شده است. ایالات متحده آمریکا دیگر به طور ضمنی تضمین کننده امنیت سعودی نیست، و از اهداف این کشور در مناقشات منطقه‌ای نظیر سوریه و یمن حمایت نمی‌کند. سعودی‌ها، عملاً تنها مانده‌اند. (foreignaffairs.com/13Jan2016) این نشریه یکی از نشانگان تنهایی عربستان در منطقه خاورمیانه، حضور فعال روسیه در این منطقه می‌داند: «نیروهای نظامی روسیه در حالی که برای اولین بار در تاریخ هیچ ابرقدرتی را در مقابل خود نمی‌بینند، آزادانه عملیات نظامی‌شان در خاورمیانه را آغاز کرده‌اند. در گذشته، مداخلات روسیه در کشورهای جنوبی‌اش همیشه با وجود یک رقیب به تعادل کشیده می‌شد؛ ... و امروز، یگانه رقبای بالقوه روس‌ها در منطقه (آمریکا و اروپا) عقب ایستاده‌اند، و عربستان سعودی خیلی ضعیف‌تر را رها کرده‌اند تا نبرد موازنه قدرت با روسیه را به تنهایی پیش ببرد. (Foreignaffairs.com/13Jan 2016)

اگرچه با توجه به سیاست جهانی آمریکا، تغییر راهبرد آن در قبال خاورمیانه و به‌ویژه

عربستان به معنی نادیده گرفتن منافع خود در این منطقه راهبردی نیست اما به نظر می‌رسد که آمریکا به این نتیجه رسیده که وقتی برخی از متحدین منطقه‌ای آن نیابتی اهداف آمریکا را تامین می‌کنند از اینرو چندان ضرورتی ندارد که خودش مستقیماً هزینه کند. در سال‌های اخیر آمریکا بی‌ثباتی در خاورمیانه را نه به عنوان یک خطر که به عنوان واقعیت پذیرفته است و نظارت را بر مداخله مستقیم ترجیح می‌دهد و از همین رو خواهان کنش‌گری همپیمانانش در منطقه است. دشمنان عربستان نیز دیگر در مقامی نیستند که معادلات را یکجانبه شکل دهند، بلکه برای حفظ جایگاه خود، به سیاست‌های واکنشی روی آورده‌اند. در چنین حال و هوایی است که عربستان به یک تازی در منطقه پرداخته است (دهشیار، تابستان ۱۳۹۴: ۳۴). تصمیم‌گیرندگان وزارت خارجه آمریکا به این جمع‌بندی رسیده‌اند که برای منافع کلیدی و حیاتی آمریکا در خاورمیانه، کم‌هزینه‌ترین و توجیه پذیرترین شیوه، بازی کردن نقش واکنشی است؛ شیوه‌ای که یکسره با سیاست‌های آمریکا به عنوان بازیگر برتر در خاورمیانه چه در سالهای جنگ سرد و چه پس از سال ۲۰۰۰ ناسازگار است. باراک اوباما برای همپیمانان آمریکا در خاورمیانه آشکار ساخت که خواهان واگذاری نقش کنشگر و مسئولیت به آنها است (دهشیار، تابستان ۱۳۹۴: ۳۹) بنابراین سیاست خارجی تهاجمی عربستان و به تعبیر یکی از نویسندگان «دکترین سلمان» واکنشی به دکترین اوباما است که بر خلاف سایر روسای جمهوری آمریکا در پایان دوره ریاست جمهوری آن و به طور اعلام نشده، حاضر به پرداخت هزینه حداکثری نیست. (Obaid, March 30, 2016) به طور خلاصه روابط استراتژیک و اقتصادی بین عربستان و آمریکا مانند گذشته خواهد بود اما روابط آنها هرگز مانند دهه ۱۹۸۰ نخواهد رسید زیرا هم پادشاهی و هم جهان اطراف آن تغییر کرده است و این تغییرات موجب دگرگونی در سیاست خارجی سعودی‌ها شده است. علت این امر باید در تعارض موجود در دکترین اوباما با نگرش دولتمردان سعودی دانست. یکی از نقاط مهم در دکترین اوباما، بر اجتناب از به کارگیری زور مگر در مواقعی که آمریکا مستقیماً تهدید شده، مبتنی بوده است. از نظر دولتمردان سعودی، سیاست خارجی آمریکا در دوره اوباما بر این نکته مبتنی است که نقش آمریکا در منطقه از یک پلیس شناخته شده تغییر کرده بنابراین عربستان باید سیاستی تهاجمی‌تر

اتخاذ کرده و از به کارگیری زور در صورت لزوم، ابایی نداشته باشد. (Schmiere et al., 2016) به کارگیری زور در شکل دهی به نظم در حال گذار در خاورمیانه برای سعودی‌ها، گزینه ناگزیر است. سعودی‌ها سیاست خارجی آمریکا پس از بیداری اسلامی به‌ویژه در زمینه تعلل در حمایت از حسنی مبارک به عنوان متحد راهبردی خود را فراموش نمی‌کنند. آنها همچنین سیاست اوپاما در قبال برنامه هسته‌ای ایران را نوعی عقب‌نشینی به نقش آفرینی ایران تعبیر کرده و از سیاست خاورمیانه آمریکا به‌ویژه در سوریه و به رسمیت نشناختن تهدیدی حیاتی در بحرین و نیز انجام ندادن اقدامات نظامی در سوریه به نفع معارضه را نشانه‌های رهاسازی خاورمیانه می‌دانند. (Spyer, 2014: 2)

۳- تغییر کارگزاران قدرت در عربستان

اگر متغیرهای منطقه‌ای و بین‌المللی را به عنوان علل ناقصه در نظر بگیریم، تغییر در ساختار قدرت در عربستان با به قدرت رسیدن ملک سلمان و تغییرات بسیار گسترده در دولت وی را باید به عنوان متغیر مکمل و علت تامه محسوب کرد. سیاست خارجی عربستان به دلیل ساختار غیردمکراتیک داخلی و پیشامدرن آن، به میزان بسیار زیادی فرد محور و تابع متغیر بین‌المللی است. دولت کنونی عربستان توسط آل سعود در قرن هجدهم شکل گرفت. پس از گذشت یک قرن، عبدالعزیز بن عبدالرحمن بن فیصل بن ترکی در سال ۱۹۱۲ حکومتی را در نجد پایه‌ریزی کرد و خود را سلطان نجد و اطراف آن نامید، وی با تصرف قسمت حجاز، توانست پادشاه حجاز را نیز شکست دهد و با سرنگونی دولت هاشمی (شریف حسین و فرزندانش) تقریباً تمام عربستان امروزی را تحت سیطره خود درآورد. عبدالعزیز آل سعود در سال ۱۹۲۴ مکه را تصرف کرد و در سال ۱۹۳۲ دو بخش مهم نجد و حجاز را با هم متحد کرد و پادشاهی سعودی را ایجاد کرد. (Grumet: August 2015: 36)

با مرگ ملک عبدالله بن عبدالعزیز، سلمان بن عبدالعزیز آل سعود (متولد ۳۱ دسامبر ۱۹۳۵)، بیست و پنجمین فرزند عبدالعزیز آل سعود پادشاه عربستان شد. وی از اعضای گروه

«هفت السدیری» است. او برادر ناتنی ملک عبدالله (پادشاه سابق عربستان) و برادر تنی ملک فهد (پادشاه اسبق عربستان) و نایف و سلطان (دو ولیعهد سابق ملک عبدالله) است، لذا یکی از «هفت برادران» معروف به «السدیری» محسوب می‌شود. سلمان در طول زندگی سیاسی خود مشاور مخصوص پادشاهان عربستان بوده و نقش ویژه‌ای در اداره امور داخلی این کشور داشته‌است. وی از سال ۱۹۵۵ تا ۱۹۶۰ و نیز از سال ۱۹۶۳ تا ۲۰۱۱ سمت استانداری ریاض را داشت. پس از مرگ سلطان بن عبدالعزیز در سال ۲۰۱۱، وزارت دفاع عربستان - که همواره در دست ولیعهد بود - به وی سپرده شد. پس از مرگ نایف بن عبدالعزیز در ۱۶ ژوئن ۲۰۱۲، سلمان بن عبدالعزیز به‌عنوان ولیعهد عربستان و سومین ولیعهد عبدالله بن عبدالعزیز انتخاب شد. پس از مرگ ملک عبدالله، سلمان در ۲۳ ژانویه ۲۰۱۵ رسماً به عنوان پادشاه عربستان سعودی انتخاب شد. سلمان با آغاز پادشاهی خود، کوچکترین برادرش مقرن بن عبدالعزیز را به عنوان ولیعهد و برادرزاده‌اش محمد بن نایف آل سعود را به عنوان جانشین ولیعهد انتخاب کرد. او در اولین اقدام مشعل بن عبدالله فرزند شاه سابق را از امارت مکه و بندر بن سلطان را از شورای امنیت ملی کنار گذاشت. بندر که در زمان ملک عبدالله مشاور و نماینده ویژه وی بود، از این سمت هم در دوران حکومت سلمان کنار گذاشته شد. در همین راستا فیصل بن بندر نیز از امارت منطقه القصیم و ترکی بن عبدالله از امارت منطقه ریاض برکنار شدند. سلمان بن عبدالعزیز همچنین چند نهاد دولتی مربوط به دوران حکومت ملک عبدالله را منحل کرد که شامل کمیته عالی سیاست آموزش، کمیته عالی ساماندهی و تنظیم اداری، شورای خدمات مدنی، شورای آموزش عالی و دانشگاه‌ها، شورای عالی شهر علوم و فناوری، ملک عبدالعزیز، شورای عالی آموزش، شورای عالی امور نفت و معادن، شورای عالی اقتصادی، شورای امنیت ملی، شورای عالی امور اسلامی، شورای عالی شهر انرژی هسته‌ای و انرژی تجدیدشونده ملک عبدالله و شورای عالی امور معلولان بودند. وی دو نهاد جدید تشکیل داده است که اولین نهاد، شورای امور سیاسی و امنیتی و دومین نهاد، شورای امور اقتصادی و توسعه اعلام شده است که روسای هر دو نهاد به عنوان اعضای کابینه نیز منصوب شده‌اند. (Wikipedia.Org)

موج دوم تغییرات اساسی در دولت عربستان، در ۲۸ آوریل ۲۰۱۵ توسط ملک سلمان اجرایی

شد. تغییراتی که رسانه‌ها از آن تحت عنوان زلزله سیاسی یاد کردند. براساس این فرامین، ملک سلمان، مقرن بن عبدالعزیز، ولیعهد سعودی را برکنار و شاهزاده محمد بن نایف آل سعود را با حفظ سمت در وزارت کشور به عنوان ولیعهد جدید منصوب کرد. ملک سلمان در حکم دیگری همچنین محمد بن سلمان آل سعود، فرزند خود و وزیر دفاع را به عنوان جانشین ولیعهد منصوب کرد. در هیات حاکمه جدید سعودی، دو چهره جدید وارد شده‌اند که از نظر سن و رفتار در تاریخ آل سعود بی سابقه هستند. شاهزاده محمد بن سلمان (پسر ملک سلمان پادشاه عربستان سعودی) که در سن ۲۹ سالگی سمت وزارت دفاع و نایب ولیعهد را عهده دار شده، به چهره خبرساز سیاست عربستان و خاورمیانه تبدیل شده است. ملک سلمان به بهانه اینکه بیش از ۷۰ درصد از جمعیت این کشور زیر ۳۰ سال دارند، پسر جوان خود را تحت عنوان جوان‌گرایی و شایسته‌سالاری به عنوان وزیر دفاع منصوب کرده است. با توجه به تغییرات گسترده‌ای که خاندان بانفوذ السدییری‌ها انجام داده‌اند و جای گروه مقرن‌ها در دولت سابق را گرفته‌اند، برخی از پژوهشگران از «کودتای السدییری‌ها» یاد می‌کنند (Gause, Feb 2015).

محمد بن سلمان هم زمان با سمت وزیر دفاع، عهده‌دار مسؤولیت‌های دیگری از جمله رئیس دفتر پادشاه و مشاور ویژه پادشاه نیز شده است. این انتصاب با تعجب و شگفتی بسیاری از تحلیلگران مسائل عربستان سعودی و مقامات ارشد این کشور روبه رو شد زیرا وزیر دفاع جدید هیچ سابقه اجرایی یا نظامی در کارنامه خود ندارد و همه سوابق وی محدود به مشاور و رئیس دفتری پدرش در سمت‌های مختلف اوست. روزنامه ایندپندنت چاپ انگلیس نوشت محمد بن سلمان، خطرناک‌ترین مرد روی زمین است. او پرخاشگر و جاه‌طلب است و دشمنانش در داخل و خارج، زیر نظر او قرار دارند و قدرت اصلی عربستان، اوست (independent.co.uk, 8 Jan2016). با مرگ غیر منتظره سعود الفیصل که طی چهاردهه (۲۰۱۵-۱۹۷۵) سکاندار سیاست خارجی این کشور بود، عادل الجبیر ۵۴ ساله نیز سیاست خارجی عربستان را عهده‌دار شده است. در حالیکه برخی منابع از کسالت شدید و ابتلای ملک سلمان به بیماری الزایمر خبر داده‌اند، به نظر می‌رسد محمد بن سلمان چهره اصلی سیاستگذاری دولت کنونی عربستان است. وی و الجبیر دارای

تمایلات شدید ضد ایرانی هستند. تغییر هیات حاکمه عربستان و به قدرت رسیدن ملک سلمان، و به تبع محمد بن سلمان به مثابه تصمیم گیرندگان اصلی سیاست خارجی عربستان موجب تغییرات گسترده‌ای در سیاست خارجی این کشور شده است.

اگرچه به قدرت رسیدن ملک سلمان براساس سنت سیاسی عربستان و انتقال قدرت بین پسران عبدالعزیز انجام شده اما با توجه به کهولت سنی نسل سلمان، قدرت خواهی محمد بن سلطان و نیز تغییرات گسترده و خارج از عرف طی دو سال اخیر در عربستان به نظر می‌رسد، طی سال‌های آینده رقابت‌های بین خاندان سلطنتی و طیف بسیار گسترده شاهزادگان افزایش یابد. این رقابت در سال‌های پیش نیز رخ داد وقتی که در سال ۱۹۵۳ که سلطان عبدالعزیز درگذشت و پسرش جانشین وی شد، به حکومت منسجم و یکپارچه وی پایان داد و کشمکشی را بر سر قدرت سعودی بخصوص بین خود و برادرش فیصل به راه انداخت (کرونین، ۱۳۹۴: ۲۵۶).

از نظر داخلی، سیاست خارجی عربستان تحت تاثیر ساختار اجتماعی- سیاسی ویژه و نیز رقابت‌های سیاسی شاهزادگان متعدد و قطب‌های شاهزادگی است. عربستان به دلیل ساختارهای خاص اجتماعی و فرهنگی، قبیله‌ای و عشیره‌ای همراه با با آموزه‌های سنتی و افکار سلفی‌گری جامعه عربستان ترکیب منحصر به فردی است که حتی با سایر کشورهای حوزه خلیج فارس متفاوت است (متقی، بهار ۱۳۹۴: ۱۴۲).

در کنار بحران جانشینی، یکی از دلایل اساسی اعتراض‌های سیاسی در عربستان، افزایش سریع خاندان سلطنتی و حقوق ویژه آنان است. با اینکه درآمد سرانه مردم عربستان طی حدود سه دهه گذشته، افزایش یافته لیکن ثروت شاهزاده‌های سعودی به شدت زیاد شده و به حدود هزار میلیارد دلار رسیده که حدود ۲۰ درصد سالانه حاصل از فروش نفت را می‌شود و این منبع مهمی برای تنش و تهدید است. این در حالی است که بسیاری از مردم عربستان از استانداردهای اولیه محرومند و افزایش سریع تعداد خاندان سعودی این شکاف را شدیدتر می‌نماید. این افزایش درآمدهای خاندان آل سعود، تمایل برای افزایش جمعیت در بین شاهزادگان سعودی را افزایش می‌دهد. براساس گزارش رویترز، بزرگ‌ترین و رایج‌ترین شیوه رسمی توزیع ثروت در خاندان

سعودی، پرداخت حقوق ماهیانه به اعضای خاندان پادشاهی است. بر اساس آمار دفتر رفاه و خدمات خاندان پادشاهی، حقوق این افراد از کم‌ترین فرد که کوچک‌ترین عضو و فرعی‌ترین شاهزاده است، از ۸ هزار دلار آغاز و به ۲۷۰ هزار دلار در هر ماه، به یکی از نوادگان عبدالعزیز سعود می‌رسد. ولی فرزندان نوه‌ها ماهیانه ۱۳ هزار دلار دریافت می‌کنند و این مبالغ جدای از هزینه‌های ازدواج و ساخت کاخ‌ها شرکت در فعالیت‌های اقتصادی، دریافت وام از بانک‌ها و... است (reuters.com, 28/2/2011).

ملک سلمان بر خلاف ملک عبدالله که روند آرام اصلاحات را آغاز کرده بود، با کمک سازمان‌های اطلاعاتی و شورای علماء، هیچ‌گونه علاقه‌ای به داشتن تساهل در مورد ناراضیان و انجام اصلاحات ندارد (Riedel, Sep 2015). ملک سلمان بیشتر می‌کوشد اصلاحات را در حوزه اقتصادی متمرکز کند. طرح چشم انداز ۲۰۳۰ با مدیریت محمد بن سلمان در این راستاست. مطالعات تطبیقی در خاورمیانه نشان داده که هرچقدر رژیم‌ها از بابت سرنگونی رژیم حاکم نگران‌تر باشند، سرکوب سیاسی و مدنی مخالفان را تشدید می‌کنند (Escribà-Folch, Jul 2013: 556-557).

ج) سیاست خارجی جدید سعودی و رژیم صهیونیستی

سیاست خارجی عربستان تحت تاثیر متغیرهای سه گانه فوق از سال ۲۰۱۵ به طور کلی تغییر کرده است. اما این تغییر چگونه در مورد مسأله فلسطین و اسرائیل انجام شده است. اگر ادراک مقامات و کارگزاران دولت کنونی عربستان را در این گزاره خلاصه کنیم، تحول سیاست خارجی آنها در این رابطه بهتر قابل درک خواهد بود: «دولت ملک سلمان احساس می‌کند در سه سطح داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی با تهدیدات جدی مواجه شده که برآیند همه آنها، تهدید موجودیت رژیم این کشور است.» چون سیاست خارجی در کشورهای پیشامدرنی مانند عربستان بیشتر معطوف به حفظ رژیم است تا منافع ملی، از اینرو سیاست خارجی باید تهدیداتی را که متوجه رژیم است، برطرف کند. به تعبیر بهتر بحران‌های داخلی باعث می‌شود سیاست خارجی عربستان به

سوی ائتلاف‌سازی سوق پیدا کند (سیفی و پورحسن، بهار ۸۳: ۱۳۹۵-۱۰۸). بنابراین فلسطین خودبخود از اولویت سیاست خارجی این کشور کنار می‌رود. البته این بدان معنا نیست که دولت ملک سلمان برای حفظ مشروعیت خود، از اقدامات نمادین در قبال مسأله فلسطین دست بردارد. به طور کلی ادراک مقامات سعودی این است که در شرایط جدید، موازنه منطقه‌ای به گونه‌ای دگرگون شده که در صورت تداوم، حیات این رژیم را از بین خواهد برد. چون در این زمینه با ادراک مقامات اسرائیلی اشتراک دارند از اینرو، جهت‌گیری سیاست خارجی آن در قبال مسأله اسرائیل و فلسطین تغییر کرده است. مصادیق تغییر سیاست خارجی عربستان در قبال مسأله فلسطین را باید در چارچوب عوامل سه گانه به‌ویژه متغیر دگرگونی در ژئوپلیتیک قدرت منطقه‌ای تحلیل کرد. چون اولویت اصلی عربستان، حفظ رژیم و رهبری منطقه در شرایطی است که کشورهای عربی به دلایل متعدد در شرایط رقابت نیستند، معطوف به رقابت با ایران و محور مقاومت شده است. عربستان می‌کوشد در این رویارویی محور مقاومت و اهرم‌های مهم را از دست محور مقاومت خارج کند.

۱- تضعیف محور مقاومت

در محور مقاومت که از ایران شروع شده و تا فلسطین تداوم دارد، فلسطین اهمیت راهبردی دارد. سیاست خارجی عربستان در تلاشی چند لایه می‌کوشد این محور را تضعیف کند.

۱-۱- تضعیف جمهوری اسلامی؛ با توجه به محوریت جمهوری اسلامی در مسأله فلسطین و به‌ویژه پس از تحولات جنبش بیداری که بسیاری از کشورهای عربی گرفتار مسائل سیاست داخلی خود شده‌اند، عربستان در دوره ملک سلمان همزمان از چندین اهرم اقتصادی، دیپلماتیک و جنگ نیابتی برای تضعیف جمهوری اسلامی استفاده کرده است. سعودی‌ها پس از شکست در رایزنی بین‌المللی برای شکست مذاکرات هسته‌ای، ابتدا با کاهش قیمت نفت و تلاش برای جلوگیری از ورود ایران به بازار نفت کوشیدند با این اهرم اقتصادی فعالیت منطقه‌ای جمهوری اسلامی را محدود سازند. یکی دیگر از اقدامات سعودی‌ها استفاده از دیپلماسی رشوه برای انزوای ایران در

میان کشورهای اسلامی بوده است. عربستان نه تنها کشورهای عربی منطقه بلکه برای همسویی دیگر کشورهای اسلامی نیز برنامه‌ریزی کرده است. با توجه به نزدیکی عربستان به اسرائیل، ریاض می‌کوشد کشورهای اسلامی را در جبهه فلسطین از ایران جدا کند. نبردهای نیابتی مهم‌ترین رویکرد سیاست خارجی عربستان علیه جمهوری اسلامی است که از سوریه تا یمن در حال اجراست. عربستان می‌کوشد تا با درگیرسازی ایران در مناطق دیگر، توجه آن را از مسأله فلسطین منحرف کند. اصولاً جنگ نیابتی به منظور کسب و گسترش نفوذ در یک حوزه رقابتی صورت می‌گیرد (ابوالحسن شیرازی، بهار ۱۳۹۴: ۸۳). یکی از پژوهشگران در باره سیاست خارجی عربستان در قبال جمهوری اسلامی و مسأله فلسطین می‌نویسد: مسأله فلسطین برای سعودی‌ها، دارای دو جنبه است: جنبه تدافعی و جنبه ابتکاری. جنبه تدافعی برای سعودی‌ها مهم‌تر و برجسته‌تر است. جنبه تدافعی بدان معناست که طرح مقاومت (به رهبری ایران) در منطقه در قبال مسأله فلسطین را به شکست بکشانند. به این مسأله از دو بُعد می‌توان نگریست: بعد اول آن است که طرح مقاومت می‌تواند مسأله مشروعیت سعودی‌ها در داخل عربستان را به چالش بکشاند. طرح مقاومت با ایجاد یک رویکرد نوین در قبال فلسطین، تمام رویکردهای محافظه کارانه دولت‌های عربی منطقه از جمله عربستان را زیر سؤال می‌برد. از سوی دیگر، طرح مقاومت هر گونه ارتباط با رژیم صهیونیستی را نفی می‌کند. لذا هر کشور عربی که در زمره این طرح نباشد، مشروعیت داخلی خود را از دست خواهد داد زیرا مسأله فلسطین یک مسأله اسلامی و عربی در بین ملت‌ها می‌باشد. بُعد دوم، نقش‌آفرینی و قدرت محور مقاومت در منطقه است. عربستان با توجه به سیاست رقابتی خود در منطقه، سه راهکار را برای مقابله با ایران در پیش گرفته است: نخست، به چالش کشیدن سوریه و عراق. دوم، پیگیری طرح تشکیل ارتش مشترک عربی (البته طرح مشترک ارتش عربی یک طرح مصری است که عربستان از آن استقبال نکرد). و سوم، تضعیف بازوان مقاومتی ایران در منطقه از جمله حماس (احمدیان ۱۳۹۴/۴/۲).

۲-۱- تغییر نظام سوریه؛ علاوه بر جمهوری اسلامی، سوریه از معدود کشورهای عربی است که مواضع آن در قبال مسأله فلسطین - اسرائیل تداوم داشته است. این کشور نه تنها در

تمامی جنگ‌های چهارگانه مشارکت فعال داشته بلکه در دوره مذاکرات سازش نیز پیش از بقیه حتی یاسر عرفات به ماهیت اسرائیلی‌ها پی برده بود. حافظ اسد که از سال ۱۹۷۱ تا سال ۲۰۰۰ زمام امور سوریه را در دست داشت، به خوبی به ماهیت صهیونیست‌ها به‌ویژه در زمینه ادعای صلح طلبی واقف بود. وی در سال ۱۹۸۸ یعنی سه سال قبل از آغاز مذاکرات سازش و برگزاری کنفرانس مادرید گفته بود: «جاه‌طلبی صهیونیست‌ها مثل روز روشن است، آنها تنها فلسطین یا یک قطعه زمین را در اینجا و آنجا نمی‌خواهد و خواسته آنها به یک کشور عربی محدود نمی‌شود. صهیونیسم در صدد «اسرائیل بزرگ» از نیل تا فرات است. تا وقتی این هدف نزد آنها مقدس شمرده می‌شود، آنچه در توان دارند، برای تحقق آن به کار می‌برند. ممکن است آنها برای رسیدن به این هدف، به گذشت زمان نیاز داشته باشند، اما از آن دست بر نمی‌دارند.» (Krash and Kumaraswamy, 2008:7) پس از مرگ حافظ اسد، بشار اسد نیز با پایداری تمام، راه پدرش را ادامه داده است. اگر سوریه نیز مانند مصر در دوره حسنی مبارک به راه سازش می‌رفت، مبالغ فراوانی از واشنگتن پاداش می‌گرفت. اما دمشق همواره به دنبال آن بوده که با عزت و اقتدار، منطقه اشغالی جولان را از صهیونیست‌ها پس بگیرد.

عربستان با وقوع جنبش بیداری اسلامی، تمرکز خود را بر تغییر رژیم در سوریه متمرکز کرده است. در این راستا طیفی از اقدامات دیپلماتیک و نظامی و حمایت از مخالفان بشار اسد را در دستور کار خود قرار داده است. عربستان در این زمینه کوشیده است محوریت تغییر در سوریه را بدست بگیرد اما با نقش آفرینی ایران و روسیه تقریباً در این زمینه به بن بست رسیده و به سوی چندجانبه‌گرایی روی آورده است.

۳-۱- تضعیف حزب الله؛ در حقیقت پیدایش حزب الله لبنان، محصول روابط راهبردی ایران و سوریه است و روابط حزب الله، سوریه و ایران دارای اصول استراتژیک است. از نظر تاریخی، حزب الله یک سال پس از پیروزی انقلاب اسلامی تشکیل شد. این حزب، فعالیت خود را در منطقه بقاع که تحت سیطره سوریه بود، آغاز کرد. دولت سوریه که هنگام اشغال جنوب لبنان به کمک مردم این کشور پرداخته بود، همراه جمهوری اسلامی به گروه‌های مقاومت لبنانی از جمله

حزب الله کمک کرد تا اینکه سرانجام در سال ۲۰۰۰ نظامیان صهیونیست مجبور به ترک جنوب لبنان شدند. در خلال جنگ ۳۳ روزه که اکثر کشورهای عربی مستقیم و غیر مستقیم از حمله رژیم صهیونیستی حمایت می‌کردند، سوریه در کنار جمهوری اسلامی از معدود کشورهایی بود که از حزب الله حمایت کرد. حزب الله در جریان بحران سوریه در اقدامی پیشگیرانه از ورود گروه‌های تکفیری به لبنان، در بحران سوریه ورود کرده است. به توجه به اقدامات موثر حزب الله در مقابله با اسرائیل و حمایت از فلسطین و سوریه، عربستان ریزنی گسترده‌ای برای تضعیف آن انجام داده است. در این راستا با حمایت گسترده عربستان، در نشست کنفرانس اسلامی در استانبول، حزب الله محکوم شد و شورای همکاری خلیج فارس نیز در نشست خود در ابتدای مارس ۲۰۱۶، حزب الله را یک سازمان تروریستی اعلام کرد. این اقدام، چند روز بعد از آن صورت گرفت که اعضای این شورا، با اقدام عربستان مبنی بر بررسی تمام روابط خود با لبنان و توقف کمک به ارتش به دلیل رفتار حزب الله موافقت و از آن حمایت کرده بودند. (al-Arabiya, 2 march 2016) اتحادیه عرب نیز علیه حزب الله اقدام کرده و پیرو این تلاش‌ها، تحریم‌های گسترده‌ای علیه حزب الله اعمال شده است.

۴-۱- جداسازی حماس از محور مقاومت و خنثی‌سازی آن؛ یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های سیاست خارجی عربستان در قبال بحران فلسطین، تلاش برای جداسازی حماس از محور مقاومت بوده است. زمینه برای این اقدام عربستان، در خلال بحران سوریه فراهم شده بود. پس از آغاز بحران سوریه برخی از رهبران حماس با این همان دانستن ماهیت بحران سوریه با بحران در کشورهایی چون مصر، تونس، لیبی و بحرین، علیه دولت بشار اسد موضع گرفتند. اگرچه حماس کوشیده است همچنان خود را در محور مقاومت قرار دهد اما تفاسیر ویژه‌ای از آن ارائه می‌دهند که پیامدهایی برای مبارزه با اسرائیل دارد. خالد مشعل در تبیین راهبرد مقاومت به عنوان گزینه‌ای غیر قابل چشم پوشی معتقد است گزینه مقاومت تا زمانی که اشغالگران در فلسطین حضور دارند و تا زمانی که وسیله دیگری برای رهایی از دست اشغالگران وجود نداشته باشد، یک گزینه راهبردی است. او می‌گوید: «یک نکته مهم وجود دارد و آن اینکه جنبش حماس هرگز از یک محور به

محور دیگر منتقل نشده است. فلسطین و مقاومت فلسطین محور اصلی مقاومت است. مقاومت و محور مقاومت هتل نیست که امروز بخواهی آنجا اقامت کرده و فردا تصمیم به ترک آنجا بگیری. علاوه بر این، مقاومت به مسائل جغرافیایی هم ارتباطی ندارد؛ چرا که وقتی رهبران حماس در اردن بودند و البته در داخل نیز حضور داشتند، حماس همچنان محور مقاومت را ادامه می‌داد و وقتی هم که از آنجا به قطر و سپس سوریه و یا کشورهای دیگر مانند مصر منتقل شد، همچنان هویت خود به عنوان یک جنبش مقاومتی را حفظ کرد... در این مسأله هیچ شکی نیست که بهار عربی و تحولات جهان عرب فضای بیشتری در اختیار جنبش حماس و دیگر گروه‌های مقاومت فلسطین قرار داد تا فعالیت‌های خود را در جهان عرب به شکلی بهتر و هماهنگ‌تر با جبهه مقاومت ادامه دهند و بیش از پیش به اصول و حقوق ملی فلسطین پایبند باشند» (مشعل، ۱۳۹۲).

عربستان از ابتدا با گروه جهاد اسلامی رابطه مساعدی نداشته است اما روابط آن با گروه حماس افت و خیز فراوانی داشته است. پس از بیداری اسلامی، و فعال شدن اخوانی‌ها در مصر، قطر و ترکیه عربستان رابطه مناسبی با حماس نداشته اما با به قدرت رسیدن ملک سلمان سیاست خارجی عربستان بر جداسازی و الحاق حماس به عربستان متمرکز شده است. منشا اخوانی حماس باعث شده تا عربستان با یک دو راهی مواجه شود. از یکطرف می‌کوشد حماس را به عنوان بازوی مقاومت در داخل فلسطین از محور مقاومت جدا سازد و از سوی دیگر با تقویت این گروه اخوانی با انتقادات داخلی مواجه خواهد شد و مشروعیت داخلی آن صدمه خواهد دید اما با این وصف دولت ملک سلمان فعلاً گزینه جداسازی حماس از ایران و جذب آن را در دستور کار خود قرار داده است. سفر خالد مشعل به عربستان و دیدار با ملک سلمان را باید در این راستا تحلیل کرد. خالد مشعل پس از سفر به تهران در نوامبر ۲۰۱۲ دیگر به تهران سفر نکرده است.

لازم به ذکر است که مقامات عربستان در جریان حمله اسرائیل به نوار غزه در سال ۲۰۱۴ هم اسرائیل و هم حماس را محکوم کردند. ملک عبدالله با اختصاص کمک اضطراری ۵۲ میلیون دلاری به مردم غزه بدون آنکه اسمی از اسرائیل برد به تهاجم وحشیانه و قتل عام فلسطینی‌ها

اشاره کرد. وی همچنین بدون آنکه از حماس نام ببرد تروریست‌هایی را در این جنگ محکوم کرد که اقدامات آنها باعث خدشه دار شدن چهره اسلام می‌شود. ترکی الفیصل رئیس وقت سازمان اطلاعاتی عربستان نیز به کشتار وحشیانه و قتل عام افراد بیگناه اشاره کرد و رفتار اسرائیل را در این جنگ نابوده کننده هرگونه امیدی برای اجرای ابتکار صلح عربستان خواند. وی همچنین حماس را به علت اشتباه‌هایی که در این جنگ مرتکب شده و نیز هم‌پیمانی با ترکیه و قطر مورد شماتت قرار داد (al-monitor. Com, 8/2014).

اسماعیل هنیه پس از آنکه قیام فلسطینی‌ها در ژانویه ۲۰۲۵ با حملات قاچو علیه اسرائیلی‌ها شدت گرفت با ارسال نامه به رهبران کشورهای عربستان، کویت، قطر و ترکیه از آنها خواست که از این قیام حمایت کنند. وی از ارسال نامه برای ایران خودداری کرد. البته برخی از رهبران حماس مانند اسامه حمدان با آگاهی از نقش پایدار ایران از حمایت از مسأله فلسطین کوشیده‌اند که روابط حماس با تهران و ریاض حفظ شود. وی پس از ماجرای قطع رابطه عربستان با ایران، گفت ما به حمایت همه کشورهای اسلامی از جمله ایران و عربستان نیاز داریم (al-monitor: jan 2016). عربستان کوشیده است حماس همان مواضعی را که علیه دولت سوریه اتخاذ کرده بود در جریان سرکوب الحوثی‌ها در یمن توسط عربستان چنین مواضعی اتخاذ کند. اگرچه اسرائیل با اهداف عربستان در این مقطع همسو است اما اسرائیل بازیگری نیست که با آن برای همیشه با آن متحد ماند. اسرائیلی‌ها برای اینکه از کابوس مقاومت و ارتقای نقش راهبردی ایران رهایی یابند، آل سعود و ذخایر تکفیری آنها را به مثابه پیاده نظام تأمین امنیت خود می‌دانند تا افکار عمومی عربی و اسلامی و پتانسیل کشورهای منطقه، به‌جای اسرائیل به یک دشمن فرضی و ساختگی منحرف شود (عبدالله ۱۳۹۵/۳/۸).

۲- از سرگیری مذاکرات سازش به شیوه نوین

سیاست خارجی عربستان در قبال مذاکرات سازش دچار یک دگردیسی بسیار بزرگ شده است. در حالیکه عربستان پیشتر با احتیاط در مذاکرات سازش شرکت می‌کرد، در دوره سلمان طیف گسترده‌ای از مذاکرات محرمانه را با اسرائیل آغاز کرده است. تفاوت بنیادین سیاست خارجی

عربستان در این مقطع مذاکره با اسرائیل در باره دیگر مسائل است نه مسأله فلسطین. سیاست خارجی عربستان در قبال اسرائیل به عنوان اشغالگر فلسطین را می‌توان به سه دوره تقسیم کرد: در دوره نخست که از سال ۱۹۴۸ تا دهه ۱۹۷۰ طول کشید، جهت‌گیری اسلامی-عربی ملک فیصل بر سیاست خارجی سعودی حاکم بود. در این دوره، عربستان به تبع رقابت‌های منطقه‌ای، به دنبال محو اسرائیل بود و می‌کوشید حداقل در سطح اعلامی، تبلیغاتی و رسانه‌ای، چنین گفتمانی را پیش ببرد. (احمدیان ۴/۲ / ۱۳۹۴) عربستان در این دوره، کمک‌هایی را به کشورهای خط مقدم مقابله با اسرائیل ارائه می‌داد که به «دیپلماسی دینار» مشهور شده بود. به علاوه صندوق‌های متعددی برای کمک مالی به فلسطینی‌ها ایجاد شد که یکی از آنها «صندوق عربستان برای توسعه» بود که در اوایل دهه ۱۹۷۰ ایجاد شد (Baker III, 4Sep2014).

اما پس از شکست کشورهای عربی در جنگ ۱۹۶۷ و تحولات ناشی از آن، تغییر جهتی در رویکرد عربستان شکل گرفت که سرآغاز دوره دوم است و با شکست در جنگ ۱۹۷۳ و نیز مذاکرات سازش و پادشاهی ملک عبدالله تداوم یافت. در این مقطع ابتکار ملک فهد در سال ۱۹۸۱ مطرح شد و عربستان و دیگر کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس نه تنها در نشست کنفرانس مادرید شرکت کردند بلکه عربستان حافظ اسد و یاسر عرفات را به شدت تحت فشار قرار داد تا در این کنفرانس شرکت کنند. در کنفرانس اسلو نیز عربستان و سایر اعضای شورای همکاری مذاکرات دو جانبه و مستقیم با اسرائیل را پذیرفتند و در گروه‌های کاری مشترک شرکت کردند (Baker III, Sep 2014: 4).

در این دوره بود که امیر عبدالله ولیعهد عربستان در ۲۷ و ۲۸ مارس ۲۰۰۲ در نشست سران اتحادیه عرب در بیروت طرح صلحی را مطرح کرد که به پیشنهاد اعراب یا ابتکار امیر عبدالله مشهور شده است. در این طرح، صلح جامع با اسرائیل به عنوان یک گزینه اسراتژیک برای اعراب مطرح شده و به اسرائیل پیشنهاد شده در صورت عقب‌نشینی از سرزمین‌های عربی از ژوئن ۱۹۶۷ توسط کشورهای عربی به رسمیت شناخته شده و روابط با آن به صورت عادی می‌شود (al-bab.com).

دوره سوم جهت‌گیری سیاست خارجی عربستان در قبال مذاکرات سازش با پادشاهی ملک سلمان آغاز شده، مسأله سازش بر سر فلسطین جای خود را به سازش بین عربستان و اسرائیل داده و مسأله فلسطین از اولویت خارج شده است. طی این دوره که البته باید ریشه‌های آن را در جنگ ۳۳ روزه یافت، مقامات عربستان و اسرائیل بارها مخفیانه در سطوح مختلف دیدار کرده‌اند. به تعبیر بهتر یکی از ویژگی‌های دوره سوم همکاری‌های گسترده مخفیانه و نیمه رسمی عربستان و اسرائیل است. این روابط در سال‌های گذشته در سطوح محدودتر آغاز شده بود اما در دوره ملک سلمان تشدید شده است. اسرائیل در سال ۲۰۱۳ پس از دیدار ترکی بن فیصل رئیس سازمان اطلاعاتی عربستان با یادلین آموس همتای اسرائیلی آن در بروکسل، سفارت مجازی خود را برای برقراری رابطه با مردم کشورهای حوزه خلیج فارس ایجاد کرد (Baker III, Sep 2014:11). شبکه الجزیره در تحلیلی درباره دیدار ژنرال بازنشسته سعودی و دور گلد که حالا مدیر کل وزارت خارجه اسرائیل است، نوشت اسرائیل و عربستان به رغم نداشتن رابطه رسمی، به سوی ایجاد ائتلافی حرکت می‌کنند که در آن مسأله فلسطین در اولویت نیست بلکه تهدید ایران در (Aljazeera.com/2015/10).

به علاوه عربستان، امارات و اسرائیل در سال ۲۰۱۳ توافقنامه امنیتی محرمانه‌ای برای ایجاد ایستگاه مشترک اطلاعات دفاع موشکی ایجاد کرده‌اند و عربستان از طریق اسرائیل در جریان جزئیات مذاکرات هسته‌ای ایران و آمریکا قرار گرفته بود (Teitelbaum, 2014:2). آن گونه که برخی منابع خبری با استناد به اخبار اختصاصی خود عنوان کرده‌اند، عربستان از طریق مصر به دنبال ایجاد مثلثی با اسرائیل اقدام کرده است. به نوشته المینیور پس از مذاکرات محرمانه مقامات سعودی با مصری و اسرائیلی، ماجرای انتقال دو جزیره مصر به عربستان انجام شد و اسرائیل بر خلاف مخالفت‌های گذشته با به قدرت رسیدن ملک سلمان هیچ مخالفتی با این موضوع نکرد. اسرائیل معتقد است از این طریق می‌تواند به ثبات بیشتری دست یابد (al-monitor : 2016/4) در حالیکه اسرائیل ادعا می‌کند که دموکراتیک‌ترین کشور خاورمیانه است اما در عمل عکس آن رفتار می‌کند و با کشورهای غیردموکراتیک عربی رابطه بیشتر دارد. دلیل این نوع رفتار

دوگانه به این دلیل است که در صورت به قدرت رسیدن دولت‌های دموکراتیک چون قاطبه مردم این کشورها ماهیتی ضد اسراییلی دارند، از اینرو علیه آن اقدام خواهند کرد. «موشه آرنز» وزیر دفاع اسبق اسراییل پیشتر گفته بود: «اسراییل دو پیمان صلح با اعراب امضا کرده است که طرف امضاکننده هر دو، دو دیکتاتور یعنی انور سادات و ملک حسین بوده است (Byman, Summer2011: 129) با سرنگونی دولت دموکراتیک محمد مرسی و به قدرت رسیدن ژنرال عبدالفتاح السیسی روابط اسراییل و مصر مجدداً به وضعیت عادی بازگشت که مؤید نظر آرنز است. عربستان از جمله کشورهایی است که از نظر شاخص‌های دموکراسی و حقوق بشری در پایین‌ترین رده‌ها در دنیا قرار دارد. که در حقیقت این ویژگی مشترک حکومت‌های ریاض و تل آویو است. برای نمونه در جریان نبرد اسراییل به نوار غزه و حمله عربستان به یمن که هر دو از دکتین ویران‌سازی و به کار گرفتن حداکثر خشونت استفاده کرده‌اند که نتیجه آنها کشتار دستجمعی کودکان و افراد بی گناه است.

۳- مسکوت گذاری بازگشت آوارگان فلسطین

مسئله آوارگان فلسطینی نه تنها بخش لایتجزای این بحران بلکه یکی از قشورترین پرونده‌های مربوط به آوارگان در جهان است. عربستان مانند سایر کشورهای حوزه خلیج فارس طی دو موج در سال‌های ۱۹۴۸ و ۱۹۶۷ پذیرای آوارگان فلسطین شد. با توجه به اینکه عربستان به شدت نیازمند نیروی کار خارجی بود، با عنوان همدردی بخش زیادی از آوارگان فلسطین را پذیرفت. اما این آوارگان چندان وضعیت مناسب رفاهی- اجتماعی ندارند. موضع‌گیری ساف در قبال حمله صدام به کویت در سال ۱۹۹۰ نیز بر سیاست انقباضی کشورهای حوزه خلیج فارس از جمله عربستان علیه آوارگان فلسطینی افزود. در مقاله‌ای که اخیر توسط «ساره عزیز» فلسطینی مقیم شیکاگو درباره وضعیت آوارگان فلسطینی ساکن در عربستان نوشته است، به نقل از یکی از آوارگانی که بیش از نیم قرن در عربستان سکونت دارد و دستفروش است می‌نویسد که همواره باید تحت حمایت یک سعودی مجوز ۶ ماهه و یکساله اقامت موقت را دریافت کند. حتی فلسطینی‌ها که در عربستان

متولد شده‌اند مانند اتباع بیگانه از خدمات اجتماعی برخوردار نمی‌شوند حتی آنها در تیم‌های فوتبال نیز ممنوعیت دارند و به این دلیل آوارگان فلسطینی مقیم عربستان از چنین وضعیتی خسته شده‌اند (Aziza, 29 Feb 2016).

دیدگاه عربستان درباره آوارگان فلسطینی در یکی از بندهای طرح ملک فهد که در سال ۱۹۸۱ طرح و در سال بعد در طرح فاس تثبیت شد، این گونه خلاصه شده است: «به فلسطینیانی که خواستار بازگشت نیستند، باید حق غرامت پرداخت شود.» (احمدیان ۱۳۹۴/۴/۲) این موضع در قبال آوارگان فلسطینی، همان موضعی است که اسرائیل تحت عناوین مختلف به دنبال تحقق آن بوده است. برای اولین بار بود که یک کشور عربی، آن هم کشوری که مدعی رهبری جهان عرب و اسلام است، مطرح می‌کرد. همچنین با طرح فهد گفتمان جدیدی در دیپلماسی منطقه‌ای عربستان و مجموع کشورهای عربی مطرح می‌شود. طبق این طرح، مسائلی همچون تشکیل دولت فلسطین به پایتختی قدس، عقب‌نشینی اسرائیل از مرزهای ۱۹۶۷ و برچیده شدن شهرک‌های صهیونیستی در سرزمین‌های اشغالی ۱۹۶۷ مدّ نظر بود. لذا با این طرح، مناطق اشغالی فقط به نوار غزه و کرانه باختری اطلاق شده و می‌شود و مجموعه فلسطین بزرگ از ادبیات سیاسی عربستان و دیگر کشورهای عربی حذف شد. در ابتکار صلح ملک عبدالله نیز با تغییر قدس به عنوان پایتخت دولت فلسطین به «قدس شرقی» به عنوان پایتخت دولت فلسطین، عملاً بر آوارگی بخش دیگری از فلسطینی‌ها مهر تایید زده شد. سیاست خارجی عربستان در قبال مسأله آوارگان در دولت ملک سلمان هیچ تغییری نسبت به گذشته نداشته و همچنان بر عدم بازگشت همه آوارگان فلسطینی به سرزمین خود استوار است. با حمایت ملک سلمان از طرح تشکیل دولت فلسطین در بخش محدودی از کرانه باختری عملاً بر آوارگی فلسطینی‌ها مهر تایید زده شده است. البته عربستان در سپتامبر ۲۰۱۵ برای حفظ مشروعیت خود اعلام کرده که ۷/۶ میلیون دلار به سازمان «آژانس امداد و کارایی سازمان ملل برای آوارگان فلسطینی (آنروا) برای کمک به آوارگان فلسطین ساکن در اردوگاه‌های این سازمان در اردن کمک خواهد کرد. (unrwa.org) با توجه به تاثیرگذاری منطقه‌ای عربستان و سیاست همسویی آن با اسرائیل، به نظر می‌رسد مسکوت‌گذاری آوارگان

فلسطینی در دوره ملک سلمان از حیثه نظر به عمل گذار نماید و این همان سیاستی است که اسرائیل همواره به دنبال تحقق آن است.

نتیجه گیری

در این مقاله ریشه‌های دگرگونی در سیاست خارجی عربستان در قبال مسأله فلسطین تبیین شد. داده‌های به دست آمده نشان می‌دهد که فلسطین در سیاست خارجی عربستان دارای اولویت نبوده و از دوره به قدرت رسیدن ملک سلمان، به عنوان ابزاری در راستای رقابت‌های منطقه‌ای با جمهوری اسلامی به آن توجه شده است. به طور کلی می‌توان با توجه به پردازش فرضیه مقاله، سیاست خارجی عربستان در دوره ملک سلمان در قبال فلسطین را بر اساس عوامل و نتایج زیر تحلیل کرد:

- بی میلی آمریکا به پرداخت هزینه بیشتر در منطقه خاورمیانه و واگذاری تقسیم قدرت به بازیگران منطقه‌ای؛

- دخالت فعالانه روسیه در معادلات منطقه خاورمیانه به‌ویژه حضور نظامی در سوریه که نتیجه آن به تقویت جمهوری اسلامی و محور مقاومت اسلامی منتهی شده است؛

- حل نسبی بحران هسته‌ای ایران و غرب و ناتوانی لابیگری گسترده اسرائیل و عربستان در این زمینه؛ دکنترین اوباما علاوه بر محدودسازی مداخله نظامی آمریکا مگر در موارد خاص بر کارآمدی دیپلماسی تاکید می‌کند. و موفقیت در پرونده هسته‌ای ایران را نشانه کارآمدی این سیاست می‌داند.

- سودمندی آمریکا از ایفای نقش فعال ایران در منطقه به‌ویژه در حوزه مقابله با گروه‌های تکفیری که مستقیم یا غیر مستقیم در راستای منافع عربستان و اسرائیل فعالند؛

- رفع تدریجی تحریم‌های بین‌المللی ایران، بازگشت ایران به بازار صادرات نفت و در نتیجه ایجاد پشتوانه برای ایفای نقش مؤثرتر در معادلات منطقه‌ای؛

- با گسترش اقدامات گروه‌های تکفیری در اروپا و آمریکا؛ انتقاد افکار عمومی غرب از

اقدامات عربستان در حوزه تروریسم شدت گرفته است. طرح انتشار گزارش ۲۸ صفحه‌ای سازمان سیا درباره دخالت مقامات سعودی از حادثه ۱۱ سپتامبر مؤید این تغییر دیدگاه است؛

- همسویی عربستان، اسرائیل و گروه‌های تکفیری در برجسته‌سازی ایران به عنوان دشمن نزدیک، در حالیکه حمایت عربستان از گروه‌های تکفیری قاعدتا می‌بایست نگرانی اسرائیل را برانگیزد اما از آنجا که گروه‌های تکفیری، براساس دکترین دشمن دور و نزدیک، خطر تهدید شیعیان را بر اسرائیل اولویت داده‌اند از این رو بین اسرائیل و عربستان نیز همسویی ایجاد می‌شود.

- برجسته شدن خطر ایران و محور مقاومت اسلامی موجب شده، فلسطین از اولویت سیاست خارجی عربستان کنار رود. در این راستا همسویی عربستان و اسرائیل با تلاش برای تضعیف اهرم‌های منطقه‌ای محور مقاومت مانند حزب الله و جداسازی حماس همراه شده است.

- اسرائیل که به دنبال سواری مجانی و بهره بردن از امکانات عربستان برای تضعیف محور مقاومت است، امتیازاتی جزئی در باره فلسطین به عربستان می‌دهد تا محوریت فلسطین را از جبهه مقاومت خارج کند.

منابع

الف- فارسی

- ابوالحسن شیرازی، حبیب الله (بهار ۱۳۹۴) میزان سنجی تاثیر عنصر رقابت بر جنگ‌های نیابتی ایران و عربستان، پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام، سال پنجم، شماره اول.

- احمدیان، حسن (۱۳۹۴/۴/۲)، عربستان سعودی و مسأله فلسطین؛ بررسی امکان تغییر، مؤسسه تحقیقات و پژوهش‌های سیاسی علمی ندا، قابل دسترسی در:

<http://nedains.com/fa/news/311339>

- پورحسن، ناصر و عبدالمجید سیفی (تابستان ۱۳۹۲)، عربستان و رویارویی هژمونیک با بیداری اسلامی در حوزه خلیج فارس (بررسی موردی: بحرین)، فصلنامه علوم سیاسی، شماره ۶۲

- دهشیار، حسین (زمستان ۱۳۹۴)، عربستان؛ کنشگر توسعه طلب، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۳۰۲.

- دهقانی فیروز آبادی، سید جلال الدین (۱۳۸۹)، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، تهران، انتشارات سمت.

- رضائی، روح الله (۱۳۸۰)، چارچوبی تحلیلی برای بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر نی.

- زکریا، فرید (۱۳۹۳)، قد برافراشتن دیگران، در: جهان پیش رو؛ مناظره در باره جهان پس از آمریکا، شان کلارک و سابرینا هوک (ویراستاران)، تهران: نشر نی.

- سیفی، عبدالمجید و ناصر پورحسن (بهار ۱۳۹۵)، «موازنه همه جانبه» و ائتلاف سازی عربستان سعودی در قبال جمهوری اسلامی ایران، تحقیقات سیاسی و بین المللی، شماره ۲۶.

- عبدالله، حنیف (۱۳۹۵/۳/۸)، عشیره آشفته عربستان سعودی، قابل دسترسی در:

<http://www.eshraf.ir6307>

- کامروا، مهران (۱۴ دی ۱۳۹۴)، ریشه های سیاست تهاجمی عربستان، قابل دسترسی در:

<http://www.hamshahronline.ir/print/320490/world/persiangulf?model=WebUI.Models.Details.DetailsPageViewModel>

- کرونین، استفانی (۱۳۹۴)، ارتش و دولت سازی در خاورمیانه مدرن: سیاست، ناسیونالیسم و اصلاحات نظامی، ترجمه غلامرضا علی بابایی، تهران: مرکز آموزش و پژوهش های بین المللی وزارت امور خارجه.

- متقی، افشین (بهار ۱۳۹۴)، واکاوی زمینه های ناسازواری در روابط ایران و عربستان بر پایه نظریه سازه انگاری، پژوهش های راهبردی سیاست، شماره ۴۲.

- مشعل، خالد (مرداد ۱۳۹۲)، دکتترین سیاسی حماس در سایه تحولات اخیر، در کنفرانس «اسلامگرایان در جهان عرب و مسأله فلسطین در سایه تحولات و انقلاب های عربی»، مرکز مطالعات و پژوهش های الزیتونه، ۲۰۱۳/۰۴/۲۳، مرکز اطلاع رسانی فلسطین.

- هینبوش، ریموند الویش (۱۳۸۲)، سیاست خارجی کشورهای خاورمیانه، ترجمه علی گل محمدی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

ب- انگلیسی

- Aziza Sarah (29 Feb 2016), A Palestinian refugee in Saudi Arabia: 50years of lost dreams
<http://www.middleeasteye.net/columns/palestinian-refugee-saudi-arabia-civic-immobility-and-lost-dreams-344102002>
- Bradley, John R, 2013, Saudi Arabia's Invisible Hand in the Arab Spring. Available at <http://www.foreignaffairs.com/articles/136473/john-r-bradley/saudi-arabias-invisible-hand-in-the-arab-spring>.
- Baker, James. aA (Sep 2014), the Gulf State and Israel- Palestian Conflict Resolution, , Institue for Public Public, Rice University, Number 61,
- Bruce Riedel, Bruce (Sep 2015), The Prince of Counter-Terrorism, The Brookings Institution, and Available at:
<http://www.brookings.edu/research/essays/2015/the-prince-of-counterterrorism>
- Byman, Daniel (summer 2011), Israel's Pessimistic View of the Arab Spring, The Washington Quarterly. No 34. No 3.
- Escribà-Folch, Abel (July 2013), Repression, Political Threats, and Survival under Autocracy, International
- Gause III, F. Gregory (Feb 2015), Saudi Arabia's Game of Thrones. Foreign Affairs. Available at: <https://www.foreignaffairs.com/articles/saudi-arabia/2015-02-02/saudi-arabias-game-thrones>
- Gause III, F. Gregory (Sep 2015), Ideologies, alliances and underbalancing in the new Middle East Cold War. Project on Middle East Political Availabel st: <http://pomeps.org/2015/08/26/ideologies-alliances-andunderbalancing-in-the-new-middle-east-cold-war/>
- Grumet, Tali. R (Aggust 2015) NewMiddle East Cold War: Saudi Arabia andIran's Rivalry, A Thesis Presented to The Faculty of the Joseph Korbel School of International StudiesUniversity of Denver, In Partial Fulfillment of the Requirements for the Degree Master of Arts.

- <http://www.alarabiya.net/ar/arab-and-world/2016/03/02/>
- <http://www.aljazeera.com/programmes/upfront/2015/10/arena-saudis-israelis-secret-talks-151017113137603.html>
- <http://www.al-monitor.com/pulse/originals/2014/08/saudi-arabia-gaza-war-egypt-quiet.html>.
- <http://www.al-monitor.com/pulse/originals/2016/01/palestine-hamas-saudi-iran-crisis.html>
- <http://www.al-monitor.com/pulse/originals/2016/04/israel-al-sisi-egypt-saudi-arabia-islands-transfer-alliance.html>
- <http://www.independent.co.uk/voices/the-most-dangerous-man-in-the-world-a6803191.html>
- <http://www.theatlantic.com/international/archive/2016/01/iran-saudi-sunni-shiite/422808/>.
- <http://www.reuters.com/article/2011/02/28/us-wiki-saudi-money-2SA20110228>.
- <http://www.theguardian.com/world/2016/mar/25/saudi-arabia-campaign-leaves-80-of-yemen-population-needing-aid>.
- <https://fa.wikipedia.org/wiki/>
- <http://www.unrwa.org/newsroom/press-releases/saudi-arabia-pledges-us-76-million-palestine-refugees-jordan>
- http://www.unrwa.org/sites/default/files/styles/487x295/public/default_images/news1_0.png?itok=uRiqto9J
- <https://www.foreignaffairs.com/articles/saudi-arabia/2015-02-02/saudi-arabias-game-thrones>
- <https://www.foreignaffairs.com/lists/2016-01-13/saudi-arabia-and-irans-forever-fight>
- Kamrava, Mehran (2012), "The Arab Spring and the Saudi-led Counterrevolution," *Orbis*, LVI: 1.

- Krash, Ephraim and Kumaraswamy, P.R (2008), Islamic Attitudes to Israel, Routledge
- Obaid, Nawaf. (March, 30, 2016), the Salman Doctrine: the Saudi Reply to Obama's Weakness. The National Interest. Available At: <http://nationalinterest.org/feature/the-salman-doctrine-the-saudi-reply-obamas-weakness-15623>.of the Requirements for the Degree Master of Arts.Reports/2015/07/rethinking-political-islam/Saudi-Arabia_Matthiesen-FINALE.pdf?la=en
- Rosenau, James N. (2006). Study of World Politics: Volume I: Theoretical and Methodological Challenges, New York: Routledge.
- Schmierer, Richard J and et al (Summer 2016), The Saudi-Iranian Rivalry and the Obama Doctrine, Middle East Policy , Volume XXIII, Number 2.
- Spyer , Jonathan (2014) New Challenges and New Alliances in the Middle East, Israel Journal of foreign Affairs VIII : 2,pp. 51-56.
- <http://www.theatlantic.com/international/archive/2016/01/iran-saudi-sunni-shiite/422808/>
- Teitelbaum, Joshua (December 17, 2013), Saudi-Israeli Relations Balancing Legitimacy and Security, BESA Center Perspectives Paper No. 228,
- The Economist, (Jan 6th 2016), Transcript: Interview with Muhammad bin Salman, http://www.economist.com/saudi_interview
- Volgy, Thomas J. and et al (2011), Major Powers and the Quest for Status in International Politics: Global and Regional Perspectives, Palgrave Macmillan.